

جایگاه علم پزشکی در دانشگاه جندی شاپور و تأثیر آن بر مراکز علمی تمدن اسلامی

مجتبی گراوند^۱

بشیر آذر جو^۲

چکیده

شکل‌گیری تمدن‌های مهم در فلات ایران در قالب امپراتوری‌های بزرگ در جهان سیاسی آن زمان و اقتدار سیاسی، نظامی، اقتصادی و حتی فرهنگی آن در طی ادوار مختلف تاریخی، سبب آن گردیده است که در گزارش‌های مورخین، سیاحان و جغرافیا نویسان همواره از شکوه و عظمت شهرهای ایرانی با نقش‌های متفاوت سیاسی، فرهنگی، اقتصادی در صدر شهرهای جهان عصر خود یاد شود، اما در این میان جندی شاپور دارای ویژگی خاصی است که نه تنها در تاریخ ایران بلکه جهان منحصر به فرد است و آن جایگاه علمی این شهر بخصوص از بُعد پزشکی است، به گونه‌ای که در زمان ساسانیان از این شهر به عنوان شهر بقرات یاد شده است. سقوط ساسانیان عامل تضعیف علمی این دانشگاه نگردید بلکه تأثیر این دانشگاه در شکل‌گیری و رونق تمدن اسلامی سبب شده است که در گزارش‌های متعدد از مورخین اسلامی از آن به عنوان بزرگترین و مشهورترین شهر دانشگاهی و پزشکی عصر خود یاد شود که توانسته بود بعد از مدت‌ها بر سیادت علمی شهر اسکندریه پایان دهد، دانشگاه پزشکی جندی شاپور با پیوند دانش پزشکی ایرانی، هندی، یونانی - سریانی و پذیرش و تربیت دانشجویان متعدد از چهار گوشه جهان به نوعی اولین دانشگاه بین‌المللی را به وجود آورد که میراث آن تا مدت‌ها بر دانش پزشکی و تربیت پزشکان نامی همچون ابن سینا و... مشهود بود. با این اوصاف این مقاله در نظر دارد با تکیه بر گزارش‌های مورخین اسلامی از جایگاه علم پزشکی در دانشگاه جندی

^۱. استادیار تاریخ اسلام دانشگاه لرستان. garavand.m@lu.ac.ir

^۲. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه لرستان.

شاپور و اساتید و پزشکان نامی آن، چگونگی شکل‌گیری این دانشگاه بین‌المللی در شهر جندی‌شاپور و تاثیر آن بر دانش پزشکی را مورد بررسی قرار دهد. بنابراین در این مقاله از روش تاریخی و مطالعه توصیفی - تحلیلی استفاده شده است که هدف بر آن است با تکیه بر اسناد تاریخی به بررسی موضوع پرداخته شود.

واژگان کلیدی: دانشگاه جندی‌شاپور، طب ایرانی، علم پزشکی، تمدن اسلامی.

مقدمه

علاقه به شهرسازی به منظور استحکام مناطق حساس و نامگذاری به نام خود از جمله موارد مورد علاقه شاهان ایرانی در تاریخ باستان بخصوص در عصر ساسانی بود، که می‌کوشیدند به نوعی آبادانی، رفاه نسبی اجتماعی، اقتصادی و امنیتی را با گسترش شهرها، و همچنین حفظ نام و فتوحات خود را تجلی دهند. در این میان با نگاهی ساده به گزارش‌ها و آثار بجای مانده از این شهرها، می‌توان ساختار، هدف ساخت و نوع معماری آنها را تا حدودی مشخص نمود، که بیشتر در راستای استحکام مناطق مرزی و یا ایجاد شهرهای در مسیر جاده‌های ترانزیتی ابریشم و ادویه در آن زمان ساخته شده‌اند. با این اوصاف شهرها در آن زمان بیشتر کارکرد دفاعی، اقتصادی و یا مذهبی داشتند. اما تأسیس شهر جندی‌شاپور در منطقه‌ای که بیشتر شهرهای آن نوعی پادگان نظامی به شمار می‌رفتند با هدف و نقش علمی، که به شهر دانشگاهی و علمی با آوازه بلند نه تنها در ایران زمین بلکه جهان زمان خود برای مدت طولانی تبدیل شده بود، این سیاست سنتی شهرسازی در ایران را تغییر داد.

بی‌شک علم، بخصوص دانش پزشکی در نزد ایرانیان همواره مورد توجه عامه مردم بوده است، چرا که علم ورزی همواره مورد توجه موبدان زرتشتی بود که می‌کوشیدند از علم تفسیر دینی داشته باشند. وجود آثار به جای مانده از پیشرفت‌های علمی ایرانیان در پی کاوش‌ها و گزارش‌های به جای مانده از کتب دینی زرتشتیان

همچون دینکرد؛ وندیداد و... در کنار گزارش‌های مورخین اسلامی نشان از این جایگاه بلند علم پزشکی در نزد ایرانیان دارد. حال آنکه در کنار این میراث علمی ایرانیان، شرایط سیاسی آن زمان سبب آواره شدن بسیاری از علما سایر دولت‌ها شده بود که به سبب جنگ‌های نظامی و یا مذهبی از دیار خود کوچ و به ایران پناهنده شده بودند. بسیاری از آنان دانشمند و عالم، بخصوص در علم پزشکی بودند. وجود چنین سرمایه‌های علمی در کنار ظرفیت بالای علمی استان خوزستان به دلیل حضور علمای سریانی و یهودی که قرن‌ها در این سرزمین زندگی می‌کردند، سبب شد که خیلی زود این ظرفیت بالقوه با نگاه مثبت دربار خسروانشیروان به فعلیت رسیده و موجب رونق، شهرت و آوازه علوم تمدن ایرانی در قالب به اصطلاح امروزی، دانشگاهی گردید، که منابع از آن به عنوان دانشگاه جندی شاپور یاد می‌کنند که نه تنها در اواخر ساسانی بلکه در چند سده نخست خلافت اسلامی همچنان پر آوازه‌ترین دانشگاه، بخصوص در بعد پزشکی در سطح جهانی بوده است. با سقوط حکومت ساسانیان و با وجود تضعیف جایگاه بسیاری از شهرهای دفاعی و حتی تجاری، گزارش‌ها حاکی از حیات و حفظ نام و شهرت جندی شاپور و دانشگاه و بیمارستان معروف آن است. شهرت بیمارستان شهرجندی شاپور با قدرت گرفتن عباسیان، از آنچنان آوازه ای برخوردار گردید که تا مدت‌ها معروف‌ترین پزشکان جهان اسلام از تحصیل‌کنندگان و اساتید آن به شمار می‌رفتند که در منابع با پسوند جندی شاپوری معروف هستند. شهری که با انتقال میراث خود به سایر دانشگاه‌ها از جمله بغداد از طریق کوچ اساتید و ترجمه کتب، با وجود افول و ویرانی تا مدت‌ها یاد و جایگاه آن را در منابع مورخین اسلامی می‌توان پابرجا و زنده دید.

این مقاله جستاری است در پاسخ به این سوال‌ها که چرا سیاست شهرسازی در نزد شاهان ساسانی به یکباره تغییر یافت؟ چرا جندی شاپور برای شهری با نقش علمی

– دانشگاهی انتخاب شد؟ آیا این تغییر را باید در ظرفیت های علمی این شهر جست و یا حادثه ای به مانند کوچ اجباری علما دیگر ملل به آن نسبت داد؟ آیا ایرانیان از نظر علمی، بخصوص پزشکی دارای میراث خاصی بوده اند که بتوان آن را علت این تغییر دانست؟ شکوه و معروفیت این شهر در ازمنه مختلف چگونه بوده است و علت معروفیت آن در چه مواردی می توان مورد بررسی قرار داد؟ شایان ذکر است که برخی نویسندگان همچون سیریل الگود، محمد محمدی، ذبیح الله صفا، علی اکبر سیاسی، محمد علی شوشتری، ممتحن و دیگران درباره جندی شاپور به طور مختصر و یا مفصل قلم فرسایی کرده اند اما با توجه به کنکاش های به عمل آمده تا کنون درباره موضوع این پژوهش و یا تحت این عنوان کاری صورت نگرفته است.

وجه تسمیه جندی شاپور

در منابع اسلامی در مورد چگونگی ساخت و علت نام گذاری این شهر می توان گزارش های متعددی یافت که در اکثر این گزارش ها جندی شاپور شهری متعلق به عصر ساسانی معرفی شده است که در خوزستان امروزی وجود داشته است. در این مورد گردیزی مولف زین الاخبار جندی شاپور را این چنین معرفی می نماید: «جندی شاپور معرب گندی شاپور به فتحه جیم و سکون نون و فتحه دال شهر معروفی بود در جوزستان» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۱۱). در مورد وجه تسمیه این شهر نیز، مورخین اسلامی چند گزارش متفاوت را ذکر کرده اند، ابوالحسن قفطی در کتاب «اخبار الحکما» در گزارشی افسانه وار آن را این چنین معرفی کرده است: «این شهر اصلا قریه ای بود متعلق به مردی معروف به جندا، و شاپور این موضع را برای بنای شهر اختیار کرد، فرمان داد که مالی فراوان به صاحب آن بپردازند، لیکن صاحب آن بدین کار رضا نداد مگر اینکه خود آن شهر را بنا کند و شاپور نیز بدان شرط پذیرفت که با او در بنای شهر شرکت ورزد و مردم می گفتند که این شهر را «جندا»

و «سابور» بنا می‌کنند، بهمین سبب آنرا جندی سابور گفتند.» (ممتحن، ۱۳۷۴: ۱۶۱). طبری نیز در کتاب معروف خود تاریخ طبری چگونگی شکل‌گیری و وجه تسمیه آن را این‌چنین بیان می‌کند: «گویند وقتی شاپور به محل جندی‌شاپور رفت که بنیان نهد پیری بیل نام را آنجا یافت و از او پرسید: «آیا روا باشد که اینجا شهری بنیان شود؟» بیل بدو گفت: «اگر در این سن که دارم نوشتن توانم آموخت روا باشد که در اینجا شهری بنیان شود» شاپور گفت: «هر دو کار که پنداری نشود، بشود» و شهر را رسم کرد و بیل را به آموزگاری سپرد و مقرر کرد که به یک سال وی را نوشتن و حساب کردن آموزد و معلم با وی بماند و سر و ریش او را بتراشید که خاطرش بدان مشغول نباشد و در تعلیم وی بکوشید، و پس از مدتی او را پیش شاپور آورد که تعلیم یافته بود و ماهر بود و شاپور شمار و ثبت مخارجش هر را به وی سپرد و آن ناحیه را ولایت کرد و بهازندی و شاپور نامید که معنی آن «به از انطاکیه» باشد، و شهر شاپور نیز نام یافت و همانست که جندی‌شاپور خوانند و مردمان اهواز آنجا را به نام سر پرست بنا، بیل گویند.» (طبری، ۱۳۷۵: ۱/۵۹۲).

ابن عبری نیز این موضوع را به گونه‌ای دیگر ذکر کرده است و می‌گوید: « چون شاپور دختر اورلیانوس قیصرروم را به زنی گرفت، شهری برای او مانند قسطنطنیه (پایتخت بیزانس) در ایران بنا کرد و آن را جندی شاپور نامید (ابن عبری، ۱۳۷۷: ۱۴۳). گزارش دیگر نیز در مورد وجه تسمیه این شهر را یاقوت حموی به نقل از ابن فقیه این‌چنین آورده است: «ابن فقیه گوید: وقتی که شاپور راه را گم کرد و مفقود شد همراهانش درصدد طلب او برآمدند و اول به نیشابور رفتند چون او را نیافتند گفتند نیست شاپور و این عبارت اسم این شهر شد و بعد به شاپور خواست رفته از ایشان سوال کردند که بدین جا برای چه آمده اید. گفتند شاپور خواست یعنی در طلب شاپوریم و اسم این شهر هم به این مناسبت شاپور خواست است. آخر چون او را در جندی شاپور یافتند، فریاد کردند جندیم شاپور یعنی جستیم

شاپور را و این عبارت نیز اسم شهر شد (حموی، ۱۳۸۷: ۳۴۵). با وجود گزارش‌های متعدد که ذکر شد بیشترین گزارشی که توسط مورخین اسلامی ذکر شده است و محققین کنونی آن را نزدیک به واقعیت و موثق‌تر و علمی‌تر می‌دانند (گیرشمن، ۱۳۸۳: ۱۸۳). بر این موضوع تاکید دارد که جندی شاپور توسط شاپور اول و پس از شکست والرین امپراتور روم و بعد از ویرانی شهر انطاکیه ساخته شده است، که شاپور برای یادبود این پیروزی و به پیروی از پدر خود اردشیر بابکان موسس حکومت ساسانی این شهر جدید را بنا و یا باسازی نموده که به جندی شاپور معروف گردیده است.^۱ جدا از این گزارش‌های مورخین اسلامی و طرفداران کنونی آن، عده‌ای دیگر نیز این شهر را اردوگاه شاپور در جنگ با والرین می‌دانند (اولیری، ۱۳۴۲: ۲۲). امام شوشتری نیز به استناد به این بیت شعر از شاهنامه فردوسی که می‌گوید:

«یکی شارسان نام شاپور گرد پی افکند پردخت و آژور کرد

آنها نه جندی شاپور بلکه شاپور گرد می‌داند که در زمان نبرد شاپور دوم و ژولین امپراتور روم لشکرگاه او بوده است.» (ممتحن، ۱۳۷۴: ۱۶۲). با این اوصاف با وجود تفاوت‌های زیاد در گزارش‌های متعدد به جای مانده از جندی شاپور می‌توان این چنین گفت که این شهر از شهرهای مهم در حدود خوزستان امروزی بوده که در اوایل امپراتوری ساسانی ساخته یا باسازی شده و در زمان شاپور اول یا شاپور دوم پس از پیروزی بر رومیان معروف گردیده است. این ساخت و ساز را می‌توان در راستای نگرش مثبت شاهان ساسانی به شهر سازی در قلمرو خود بخصوص در نواحی مرزی برای استحکام بیشتر دانست، که آثار بسیاری از آنها هنوز بجای مانده است.

مکان و موضع جندی شاپور

۳. رجوع گردد به مجمع البلدان؛ تاریخ سیستان؛ مجمع التواریخ

در مورد مکان و موضع شهر جندی شاپور بر مبنای گزارش‌های مورخین اسلامی می‌توان گفت که این شهر یکی از شهرهای مهم استان خوزستان امروزی بوده است که بر خلاف بعضی از شهرهای همجوار همچون شوش یا شوشتر که هنوز آثار بجای مانده از گذشته آنها، بیانگر موضع و شرایط کیفی آن است، بنا به تاریخی مشهوری که بیانگر و زنده کننده مکان و موضع این شهر باشند، وجود ندارد، اما می‌توان با کمک گزارش‌های مورخین و تعیین مسافت آن با سایر شهرهای همسایه به مانند شوش و شوشتر که می‌توانند شاخص مهمی جهت تعیین تقریبی جندی شاپور باشند، مکان تقریبی آن را تا حدودی مشخص و معین نمود.

گزارش‌های متعددی در معرفی شهرهای استان خوزستان در منابع وجود دارد، مبتنی بر این که مشتمل بر هفت شهر بوده است، از جمله گزارش مقدسی در احسان التقاسیم که در این مورد چنین آورده است: «بدانکه این اقلیم در گذشته اهواز خوانده می‌شد و هفت خوره می‌داشت و مردم آن را بدین نام شناختند و من نیز چون مخالفتی ندیدم از آن پیروی کردم. نخستین آنها از سمت کوهستان، شوش است سپس «جندی شاپور» تستر و عسکر» (مقدسی، ۱۳۶۱: ۲/ ۶۰۵). اصطخری نیز در مسالک و الممالک فاصله این شهر را با دیگر شهرها این چنین ذکر می‌کند: «از شوشتر تا جندی شاپور یک منزل است و از آنجا تا شوش یک منزل» (اصطخری، ۱۳۴۰: ۹۴). در گزارش دیگر که بیانگر فاصله این شهر با کرج ابودلف (اراک امروزی) از مسیر الیگودرز امروزی می‌باشد فاصله آن با سایر شهرها این چنین بیان شده است: «از جندی شاپور تا شهر لور (اندیمشک امروزی) یک مرحله، سپس تا دز دو مرحله، سپس تا رایگان (?) یک مرحله، سپس تا گلپایگان چهل فرسنگ بیابان، سپس تا کرج ابو دلف یک مرحله است» (مقدسی، ۱۳۶۱: ۶۲۶). با توجه به گزارش‌های ذکر شده تا حدودی می‌توان گفت که شهر جندی شاپور در موضعی بین شهرهای شوشتر، لور (اندیمشک) و شوش بوده است که بنا

بر گزارش‌های مورخین نیشکر آن معروف بوده است (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۳۳). امام شوشتری معتقد است که جندی شاپور خود بر خرابه های شهری قدیمی تر بنا شده که به آن نیلاب می گفتند و به زبان خوزی نیلاب (تیلاب) بوده و مردم محل در عصر اسلامی آن را « نیلاوا» می گفته اند و شکل فصیح آن واژه نیلابه بوده است (ممتحن، ۱۳۷۴: ۱۱۲)

بعضی از محققین جدید با استناد به گزارش‌های مورخین اسلامی و کشفیات باستان شناسی، موقعیت جغرافیایی شهر جندی شاپور را مابین دزفول و شوشتر دانسته‌اند که پتانسیل کشت نیشکر نیز هنوز در آن وجود دارد از جمله لسترنج که در این مورد چنین می گوید: «در هشت فرسخی شمال باختری شوشتر، سه راه دزفول، خرابه جایی که امروز شاه آباد می‌نامند دیده می‌شود و اینجا موضع شهر جندی شاپور است.» (لسترنج، ۱۳۶۴: ۲۵۶/۲). در مورد قریه شاه آباد و مکان آن دکتر ممتحن این چنین می‌نویسد: «در حدود سال ۱۰۵۰ هجری، فتحعلی‌خان حکمران خوزستان، در محل جندی شاپور قریه‌ای ساخت به نام «شاه آباد» که شامل خانه‌ها و باغ‌های عالی و حمام بود. به مرور ساختمان‌های زمان فتحعلی‌خان از میان رفت و دهکده ای اکنون وجود دارد که سابقاً (پیش از انقلاب اسلامی) به همان نام شاه آباد نامیده می‌شد. آرامگاهی هم در این مکان وجود دارد که شاه ابوالقاسم نامیده می‌شود و ظاهراً قبر یعقوب لیث صفاری می‌باشد» (ممتحن، ۱۳۷۴: ۲۷-۲۲۶). امام شوشتری نیز در مقاله‌ای درباره شهر شوشتر و چگونگی شکل گیری شهر دزفول معتقد است که شهر دزفول بعد از ویرانی شدن تدریجی شهر نیلاب (شهری قدیمی که شاپور گرد یا جندی شاپور به جای آن احداث شد) در کنار رود دز، در پناه قلعه نزدیک پل پدید آمده است و محله قلعه دزفول یادگاری از کوچمردمان آن است (ممتحن، ۱۳۷۴: ۱۲۵). با این تفاسیر می‌توان گفت که شهر جندی شاپور شهری که مورخین اسلامی تا قرن چهارم هجری آن را شهری آباد و موضع آن را بین شهرهای شوش، شوشتر و

شهر لور معرفی می‌کنند (حدودالعالم، ۱۳۴۰: ۱۳۹). با شکل‌گیری نزاع‌های بین سرداران و امیرالامراهای خلیفه عباسی در این منطقه و بغداد و بر اثر هجوم طوایف و قبایل مختلف، این شهر رونق و اعتبار خود را از دست داده و رو به ویرانی تدریجی نهاد به گونه‌ای که مقدسی مورخ قرن چهارم درباره این شهر می‌گوید: «جندی شاپور خراب شده و طوایف گرد (منظور طوایف کوه نشین اطراف آن می‌باشد) به آن دست یافته اند.» (مقدسی، ۱۳۶۱: ۲/ ۶۲۸). و این ویرانی به گونه‌ای گسترش یافت که مهمترین شهر علمی اواخر حکومت ساسانی و چند سده اول خلافت اسلامی که در جهان مشهور بود برابر گزارش مورخین خراب و از بین رفته و در اوایل قرن ششم هجری از آن تنها جز چند ده پراکنده، آثاری باقی نبوده است (مجمع التواریخ و القصص، بی تا: ۶۷). چنانکه یاقوت حموی مورخ نامی قرن هفتم هجری در مورد آن می‌گوید که جز ویرانی اثری از جندی شاپور باقی نمانده است (حموی، ۱۳۸۷: ۳۸۲).

مشخصه علمی شهر جندی شاپور

مهمترین مشخصه توصیفی شهر جندی شاپور برخلاف دیگر شهرهای استان خوزستان در گذشته، جنبه علمی آن بود که از آن شهری علمی - دانشگاهی با شهرتی جهانی ساخته بود و بدین جهت است که برخلاف شوش و شوشتر که امروزه به واسطه بناهای تاریخی آن هنوز معروف و پابرجا هستند، آثار چندانی از آن بجای نمانده است. جندی شاپور با شکل‌گیری بغداد و انتقال اهمیت علمی آن به دارالخلافه جهان اسلام که در نزدیکی آن بود و با کوچ اساتید آن به دربار خلفاء به مرور زمان اهمیت خود را از دست داده و تحت سایه کارکرد علمی بغداد قرار گرفت تا به حدی که امروزه برای تعیین تقریبی آن باید با کمک گزارش‌ها و شاخص‌های جغرافیایی همچون شوشتر و شوش مکان تقریبی آن را مشخص نمود. اما سوالی که اینجا مطرح است این است که چرا برخلاف سایر شهرهای ناحیه

خوزستان که جنبه سیاسی، نظامی و یا حتی اقتصادی داشته اند، جندی شاپور رنگ و بوی علمی یافت؟

آنچه مسلم است بر مبنای گزارش های مورخین اسلامی و همچنین از منظر محققین معاصر، به هنگام ظهور اسلام جندی شاپور مهمترین دوران خود را از نظر اعتبار علمی می گذرانده است (نصر، ۱۳۸۱: ۴/۳۶۱). و جایگاه علمی آن به دلیل پیوستگی میان طب ایرانی با طب یونانی بخصوص در بعد پزشکی فراتر از اسکندریه مهمترین شهر علمی دوران باستان بوده است. به گونه ای که در زمان حمله مسلمانان و فتح ایران توسط آنان جندی شاپور هنوز مهمترین مرکز پزشکی جهان به شمار می رفته است (نصر، ۱۳۸۱: ۴/۳۶۶). در این مورد محققین امروزی سعی بر آن دارند که این اهمیت علمی را تا حدود زیادی به حضور طبیبان بیزانسی و اسکان آنها در ایران و جندی شاپور نسبت دهند که چون در قرن پنجم به دلیل سخت گیری های مذهبی در بیزانس و اروپا، نسطوریان از کشور روم طرد شدند، آنها به بین النهرین و ایران پناه آورده و مدارس مخصوص عیسویان را تشکیل می دهند و این چنین تدریس طب در آنها رواج و سبب رواج علم طب و باروری آن در ایران شده است (کریستن سن، ۱۳۸۲: ۳۰۲).

بی شک حضور دانشمندان و پزشکان یونانی و انتقال دانش و علم پزشکی آنها به ایران بخصوص دانشگاه جندی شاپور، در باروری و رونق بیشتر علوم از جمله طب در این دانشگاه موثر بوده است، اما قبل از انتقال اطباء و دانش طب رومی- بیزانسی به ایران، پزشکی در نزد ایرانیان مطرح و رونق داشته است که این اهمیت و چگونگی طبابت ایرانی را می توان از کتب باقی مانده از عصر ساسانیان بخصوص کتاب بندهشن به خوبی تشریح نمود. حال آنکه برابر گزارش های مورخین اسلامی جدا از دانش و طب ایرانی و یونانی در دانشگاه جندی شاپور، پزشکان و اساتیدی از هندوستان و حتی مبادلات علمی بخصوص در بعد گیاه شناسی و دارو شناسی بین

ایران عصر ساسانی و چین وجود داشته است (نصر، ۱۳۸۱: ۲۴۶/۴). تجمع دانشمندان مهم آن زمان ایرانی، هندی، یونانی و پیوستگی دانش ایرانی - زرتشتی، سریانی، هندی، یونانی و... در ایران پتانسیل علمی عظیمی را به وجود آورده بود که سبب رونق و اعتبار دانشگاه جندی شاپور در اواخر عصر ساسانی گردید. اما اینکه چرا جندی شاپور میزبان این علوم و اساتید گردید و چرا به شهر دانشگاهی تبدیل شد، را در چند بعد می‌توان مورد بررسی قرار داد.

برخی از محققین جدید بر مبنای گزارش‌های مبتنی بر دست‌آورد‌های باستان‌شناسان معتقدند که، جندی شاپور از همان زمان که به وسیله اسیران رومی ساخته شد، مرکزیت علمی یافت و تعدادی کتب یونانی به زبان پهلوی ترجمه و در این شهر نگهداری شدند و بدین جهت، به اندازه‌ای شهرت یافت که به شهر بقراط (سی‌ویتاس هیپوکراتیکا) معروف گردید (براون، ۱۳۶۵: ۳۷). در این باب، ابوالحسن فقطی نیز در کتاب معروف خود اخبار الحکما در گزارشی متفاوت اما هم‌سو می‌گوید: «شاپور پس از غلبه بر امپراتور روم و تسلط بر سوریه و انطاکیه، دختر امپراتور (اورلیانوس) را به زنی گرفت و شهری مانند قسطنطنیه برای وی ساخت که آن جندی شاپور است. چون دختر قیصر بدان شهر رفت، با او افرادی از صنف‌های مختلف که به آنان حاجت داشت از اهل بلد همراه او بودند. از جمله پزشکانی فاضل باوی رفتند و چون در آن شهر اقامت گزیدند شروع به تعلیم دانشجویان کردند و پیوسته کار ایشان قوی می‌شد و شماره آنان فزونی یافت» (ممتحن، ۱۳۷۴: ۱۶۲).

وجود گزارش‌های دیگر از اسکان پزشکان معروف وابسته به دربار پادشاهان ساسانی همچون تئودوروس پزشک مسیحی شاپور دوم در جندی شاپور (براون، ۱۳۴۵: ۳۴). در کنار پزشکان به اجبار اسکان یافته در این شهر در کنار طبیبان سریانی و یهودی که همواره در طبابت معروف بودند و در شوش و دیگر نواحی این منطقه از دیرباز

می زیسته اند، بی شک از عوامل مهم رونق علمی جندی شاپور بوده است به گونه- ای که در سایه حضور اساتید سریانی در این شهر و دانشگاه است که زبان آموزش و گفتگو در دانشگاه جندی شاپور همان زبان سریانی شد (نصر، ۱۳۸۱: ۳۴۷/۴). و یکی از عوامل مهم در انتقال و ترجمه علوم این دانشگاه به زبان عربی که نزدیک به سریانی است و ادامه اهمیت آن در قرون نخستین اسلامی شد. حال آنکه کشت نیشکر مرغوب که برابر بسیاری از گزارش‌ها تا اواخر عصر ساسانی تنها در خوزستان کشت می شده است و از آنجا به مصر و سوریه و بعد به اروپا انتقال یافت،^۱ در منطقه جندی شاپور که مرغوب ترین نوع آن بوده و خاصیت پزشکی آن، نوعی اعتبار پزشکی را برای این شهر به وجود آورده، با تحریک برزویه معروف و نگاه مثبت خسرو انوشیروان به علم بخصوص علم پزشکی سبب آن شد که در زمان انوشیروان دانشگاه جندی شاپور رسماً تاسیس شده و دانشمندان سریانی زبان ایرانی و علمای هندی و زرتشتی در آنجا مشغول تدریس شده (ممتحن، ۱۳۷۴: ۱۲۲). و این چنین سنگ بنا یک دانشگاه با رویکرد بین المللی نهاده شد که می‌کوشید با وجود کشمکش‌های سیاسی - نظامی آن زمان بین ایران و روم، مامن و میزبان دانشمندان مختلف جهان باشد. بر سر در این دانشگاه نوشته بودند «دانش و فضیلت، مافوق بازو و شمشیر است.» (براون، ۱۳۷۶: ۳۷). این نگاه علمی و فراملی انوشیروان به علم و دانشگاه جندی شاپور که می‌توان با توجه به رقابت همه جانبه سیاسی، نظامی و حتی اقتصادی که بین ایران و روم و اتحاد روم - خزرها - ترک‌ها در امور اقتصادی وجود داشت، نوعی اقدام جهت تضعیف روم دانست، که تا آن زمان با وجود اعتبار علمی دانشگاه اسکندریه در مصر از نظر علمی بیشتر از هر کشوری مطرح بود. لذا برای رونق آن انوشیروان مهمترین پزشکان و دانشمندان دربار خود را که صاحب جایگاه بالای در نزد او بودند به این دانشگاه روانه نمود، از جمله

۱. رجوع شود به ممتحن، پژوهشی در تاریخ فرهنگ اسلام و ایران.

ابویوسف «Joseph» عیسوی پزشک معروف خود که به اندازه ای در نزد او احترام داشت که انوشیروان او را به سال ۵۵۲ میلادی به ریاست عیسویان ایران گمارده بود (ممتحن، ۱۳۷۴: ۱۷۶). و همچنین اندیشمندان ایرانی غیر سریانی، یهودی و زرتشتی مسلک به مانند جبرئیل درستبذ و برزویه که در مورد بروزیه روایات افسانه گونه بسیاری وجود دارد از جمله اینکه او را همان بزرگمهر وزیر دانشمند انوشیروان می دانند (ممتحن، ۱۳۷۴: ۱۷۸). آنچه مسلم است او رییس اطباء دربار انوشیروان بوده است (کریستن سن، ۱۳۸۲: ۳۰۲). که در مقدمه کلیه و دمنه ترجمه ابن المقفع که خود منسوب به نگارش برزویه است، شرح حال او آورده شده است که «چون سال عمر به هفت رسید، مرا بر خواندن علم طب تحریض نمودند و چندانکه اندک مایه ای وقوف افتاد و فضیلت آن را بشناختم، به رغبتی صادق و حرصی غالب در تعلیم آن می کوشیدم تا بدان صنعت شهرتی یافتم.» (کریستن سن، ۱۳۸۲: ۳۰۲). در مدرسه طب جندی شاپور عده ای از پزشکان هندی حضور داشتند که به تعلیم اصول طب هندی می پرداختند و چند کتاب از آثار طبیبی هند به پهلوی ترجمه شده بود که بعدها به زبان عربی درآمد، (ابن ندیم، ۱۳۶۶: ۴۲۱). ظاهراً این طبیبان به همراه برزویه پزشک مخصوص انوشیروان که به دستور او برای انتقال بعضی از علوم به هند رفته بود به ایران آمده بودند (ممتحن، ۱۳۷۴: ۱۸۲). جدا از دانشمندان و پزشکان سریانی حاضر در خوزستان، عیسویان دربار شاهی و اطباء و علما هندی که توسط برزویه جهت تدریس در دانشگاه جندی شاپور به ایران آمده و در آن مشغول به تدریس بودند، دانشمندان و اطباء ایرانی در شهری مخصوص در فارس وجود داشته اند که می توانسته اند اساتید اولیه جندی شاپور بوده باشند. کریستن سن در مورد آنان این چنین می گوید: «در زمان ساسانیان در ریو اردشیر که ناحیه کوچکی از ولایت ارجان (در استان فارس کنونی) بوده، جماعتی از نویسندگان جای داشتند که به استعانت خطی موسوم به گشتگ، علم طب و نجوم و فلسفه را ثبت می

کردند.» (کریستن سن، ۱۳۸۲: ۲۹۹). همچنین اساتید رومی که با شکل گیری نزاع های مذهبی و اخراج نسطوریان از کشور روم، آنان به بین النهرین و ایران پناهنده شده و با استقبال انوشیروان و دربار ایران از آنان جهت تدریس و ایجاد مدارس طب در دانشگاه جندی شاپور، استفاده گردید (کریستن سن، ۱۳۸۲: ۳۰۲).

منابع تاریخی متذکر می شوند که انوشیروان جدا از مدرسه طب جندی شاپور به ایجاد مدرسه ای در فلسفه و حکمت و ریاضیات در آن شهر اقدام نمود که از نظر شهرت و اعتبار در ردیف مدرسه ی اسکندریه مصر بوده است (ممتحن، ۱۳۷۴: ۲۰۲).

با تاسیس دانشکده پزشکی در جندی شاپور لازم بود برای تمرینات علمی دانشجویان و معالجه ی بیماران به ایجاد بیمارستانی نیز پرداخته شود. به دستور انوشیروان، این بیمارستان تاسیس شد و از بلاد هند و یونان پزشکان معروفی بدانجا رهسپار شدند و بیمارستان جندی شاپور شهرت بی نظیری در جهان آن زمان پیدا کرد، به طوری که در دوره اسلامی هم اهمیت خود را حفظ نمود. (کریستن سن، ۱۳۸۲: ۲۰۲). در جندی شاپور علاوه بر دانشکده پزشکی که بیمارستانی ضمیمه داشت، دانشکده ای برای نجوم و رصدخانه ای در کنار آن بود و این خود پیروی از دارالتعلیم اسکندریه را نشان می دهد و تحصیل ریاضیات فرع تحصیل نجوم به شمار می رفت (اولیری، ۱۳۴۲: ۱۱۲). اولیری در این مورد چنین می گوید: «دانشگاه تعلیمی جندی شاپور را احتیاج بر آن داشت که ترجمه های سریانی مجموعه ی مولفات جالینوس و قسمت های از کتاب بقراط و بعضی از رساله های منطقی ارسطو و ایساغوجی و شاید بعضی از تالیفات نجومی و ریاضی را فراهم آوردند (اولیری، ۱۳۴۲: ۱۱۳). از دیگر پزشکان مسیحی این دوره می توان از سرجیس راس العین از تربیت یافتگان حوزه ی علمی اسکندریه نام برد که بسیاری از آثار بقراط و جالینوس و ارسطو و فورفریوس صوری را به زبان سریانی ترجمه کرده است (ممتحن، ۱۳۷۴: ۱۷۶). با این اوصاف دانشگاه جندی شاپور با وجود سنگ بنا

علمی ایرانی - زرتشتی با وجود اقدامات افرادی همچون بزرگمهر و برزویه وزیر و طبیب دربار انوشیروان به دانشگاهی معتبر تبدیل گردید، که توانست با استفاده از تجارب و علوم سایر کشورها بخصوص از نظر پزشکی سایر ملل همچون طب ایرانی، هندی، یونانی - اسکندریه‌ی، سریانی و حتی چینی و ترجمه مهمترین کتب موجود و فضای تبادل علمی را به وجود آورد که این امر موجب شد، خیلی زود جندی شاپور به مهمترین شهر علمی عصر خود تبدیل شود و جای اسکندریه را که تنها در آن علوم یونانی - رومی تدریس و مطالعه می شد، را بگیرد و این چنین بعدها با ترجمه این کتب به زبان عربی اعتبار دانشگاه جندی شاپور تا قرن ها بعد از سقوط حکومت ساسانی نیز همچنان باقی بماند.

جایگاه پزشکی در ایران باستان

طب در ایران پیش از اسلام به مانند دیگر ابعاد جامعه، متأثر از تعالیم و ارزش های مذهبی دین زرتشت بود. در اصل به دلیل سایه دین زرتشت بر تمام ابعاد جامعه اگر چیزی مورد توجه و تعریف دین قرار می گرفت، امکان رشد و رونق در ایران باستان را می توان به دلیل نگرش مثبت دین زرتشت به پزشکی دانست، چرا که از دید موبدان هر مزد برای خواباندن هر مرض لااقل یک نبات خلق کرده است(دینکرد، ۳۷/۸). که کار شناسایی و تجویز آن بر عهده پزشکان بود و این چنین پزشکان به نوعی مبلغ مذهب نیز می شدند. در متن و تفسیر کتاب اوستایی موسوم به هوسپام نسک که تفضیلی بر پزشکی و پزشکان بوده است، در مورد جایگاه پزشکی و اهمیت آن در جامعه چنین آمده است: «برای مزد پزشکان قواعدی مقرر بود. غلات نیکو و جامه زیبا و اسب تندرو به طبیب می دادند و همچنین قواعدی وجود داشت برای تادیه وجه نقد از قبیل مبلغی که رئیس خانه یا رئیس قریه یا رئیس ولایت یا رئیس کشور باید بپردازد(دینکرد، ۳۷/۸). با این اوصاف پزشکی از مشاغلی بوده

است که با وجود نقش موثر آن در تثبیت جایگاه مذهب زرتشت مورد توجه موبدان نیز بود.

پزشکی در زمان ساسانیان به تاسی از دو جنبه روحی و جسمی انسان خود به دو نوع پزشکی جسم و روح تقسیم می‌گردید، که پزشک جسم را می‌توان همان طبیب دانست که به مداوا بیمار با تجویز نسخه می‌پرداخت، که ظاهراً خود دارای رئیس بودند که رئیس کل پزشکان (جسمانی) را درستبد (ایران درستبد) می‌خواندند. طبیب روح نیز همان موبدان بودند که با ادعیه و ذکر بیمار را مداوا می‌نمودند. اما با وجود تفاوت در نوع درمان و نوع کارکرد هر دو پزشک در جامعه عصر ساسانی و با وجود داشتن رئیس کل برای پزشکان جسمانی، همه کسانی که به طبابت می‌پرداختند اعم از پزشکان جسم و پزشکان روح، به دلیل جنبه مذهبی طبابت، زیر نظر رئیس اطبا یا زرتوشترونوم بودند که این لقب بی‌شک از عناوین موبد موبدان بوده است (کریستن سن، ۱۳۸۱: ۳۰۱).

از دیدگاه مذهب زرتشت، علت همه امراض و معایب متأثر از ارواح خبیثه بوده و از سردی و خشکی پدید می‌آیند، به زعم آنان دو مرض بود که بایستی بدن را از آن نگاهدارند. کیفیت احوال خون را مربوط به قوه حیات آنان می‌دانستند. اگر خون واجد نیروی حیاتی بود، طبیب حاذق می‌توانست دواهای مفید بدهد و مریض را بهبودی بخشد. ترکیب اغذیه را نیز شایان توجه تام می‌دانستند. خوراک بایستی به قدر کافی رطوبت (یعنی عنصر آب) داشته باشد تا آثار زیانبار خشکی را بر طرف کند و به حد کافی حرارت (عنصر آتش) داشته باشد تا برودت را دفع نمایند (کریستن سن، ۱۳۸۱: ۳۰۲). در وندیداد مشخصات پزشک جسمی نیز به روشنی تعریف شده بود، طبیب دانا کسی بود که بتواند به دقت امراض را معاینه کند و کتاب بسیار خوانده باشد بایستی اعضای بدن و مفاصل را بشناسد و اطلاعی نیز راجع به ادویه داشته باشد و محبوب و شیرین سخن باشد و با بیماران از روی

شکیبایی و مهربانی رفتار کند. بایستی امتحانات لازم را در مهارت و زیر دستی خود داده باشد (رضی: ۱۳۸۵: ۴۴/۷-۳۶).

در مورد چگونگی علاج بیماران نیز، در کتاب دینکرد از پنج روش و ابزار نام برده شده است که شامل: کلام مقدس؛ آتش؛ نباتات؛ کارد و داغ بوده است که مقصود از داغ گویا دود دادن عضو بدن با بعضی گیاهان معطر بوده است. اما معالجه به وسیله کلام یعنی اوراد و ادعیه که از کتب مقدس استخراج کرده اند، موثرترین طریقه می دانسته اند (کریستن سن، ۱۳۸۱: ۳۰۱). اما در ونیداد دیگر کتاب مهم مذهبی، عصر ساسانی که به پزشکی نیز پرداخته است، وسایل علاج به سه قسم؛ کارد؛ نباتات و کلام مقدس تقلی یافته که وسیله آخر موثرتر از دیگران به شمار می رفته است (رضی، ۱۳۸۵: ۴۴/۷). با این اوصاف اگر چه طب ایرانی کاملاً متأثر از، رنگ و بوی زرتشتی و مبتنی بر روایات اوستایی بوده است، اما با توجه به گزارش‌هایی از وجود پزشکان سریانی - یونانی و هندی در دربار شاهان، نفوذ طب سایر ملل بخصوص طب یونانی در جامعه عصر ساسانی نیز وجود داشته و برای مداوا بیماران از دانش آنها نیز استفاده می شده است.

دانشکده پزشکی جندی شاپور و تأثیر آن بر تمدن اسلامی

با تأسیس دانشگاه جندی شاپور و بیمارستان و دیگر قسمت های علمی مرتبط با آن توسط خسرو انوشیروان و تبدیل آن به دانشگاه اول جهان، مدت زیادی نگذشت که این رشد و گسترش تحت سایه نزاع های داخلی بین شاهان بعد از خسرو انوشیروان و بعد از آن حمله مسلمانان و سقوط حکومت ساسانی قرار گرفت، اما با این وجود، رونق و شکوه این دانشگاه بخصوص در بعد پزشکی سبب شد که خیلی زود جایگاه خود را در بین جهان اسلامی پیدا کرده و نقش بسزایی در شکل گیری و رونق تمدن اسلامی پیدا نماید. تسلط حکومت اسلامی بر ایران، مصر و شام و... سبب شد که میراث علمی آنها در سایه حکومت اسلامی به راحتی در دسترس اندیشمندان

بخصوص ایرانیان قرار گیرد. حال آنکه با ترجمه آثار ایرانی، هندی، یونانی - رومی موجود در دانشگاه جندی شاپور و بهره گیری از علم دانشمندان و پزشکان، میراث علمی جندی شاپور خود سهم بسزایی در رونق تمدن اسلامی یافت، چرا که با وجود اندیشمندان و پزشکان سریانی در این دانشگاه چه در زمان ساسانی و چه بعد از آن، زبان آموزش و گفتگو در این دانشگاه زبان سریانی که خویشاوندی نزدیکی با زبان عربی داشت، بود و این امر راه ایرانیان را با انتقال علوم به زبان عربی و تسلط بر این زبان برای نخستین بار قادر ساخت، که ندای خود را به گوش تمام جهانیان برسانند و اعتبار علمی خود را حفظ نموده و حتی بر جایگاه علمی ایرانیان در جهان اسلام و تمدن آن بیفزاید. چرا که زبان عربی علاوه بر آنکه زبان دینی ایرانیان بود، با دقت و وسعت زیادی که داشت زبان علمی آنها گردیده و ایرانیان خود کمک کرده بودند که این زبان به مدت هفت یا هشت قرن مهمترین زبان علمی جهان گردد (نصر، ۱۳۸۱: ۳۴۷/۴). در این میان جایگاه پزشکی به دلیل توجه به پزشکان بیمارستان دانشگاه جندی شاپور بسیار پررنگ تر از سایر جنبه های علمی بود، این تاثیر را می توان در گزارش جرجی زیدان درباره ی بیمارستان های اسلام و تاثیر بیمارستان جندی شاپور بر آنها به خوبی تصور کرد که می گوید: «مارستان یا بیمارستان کلمه ای فارسی است و به معنای محل بیماران می باشد... عرب ها ایجاد بیمارستان را از ایرانیان آموختند و مانند بیمارستان جندی شاپور، بیمارستان دایر کردند. نخستین بیمارستان اسلامی در سال ۸۸ هجری به امر ولید بن عبدالملک اموی تاسیس شد... تا انقراض دولت اموی بیمارستان منحصر به فرد اسلامی همین بیمارستان دمشق بود... منصور، خلیفه عباسی چنانکه گفته شد از بیمارستان جندی شاپور، پزشکانی به بغداد آورد، اما بیمارستانی تاسیس نکرد... نخستین بیمارستان دوره ی عباسی، به امر هارون الرشید دایر شد که چون مهارت پزشکان جندی شاپور مقیم بغداد را مشاهده کرد، به پزشک خود جبرائیل بن بختیشوع دستور داد تا

بیمارستانی نظیر بیمارستان جندی شاپور در بغداد تاسیس کند» (زیدان، ۱۳۶۹: ۲۸۲/۳-۲۸۱). همچنین دکتر احمد عیسی بک نیز در کتاب «تاریخ البیمارستانات فی الاسلام» در مورد اهمیت دانشکده طب جندی شاپور و تأثیر آن بر جهان اسلامی به صراحتاً بیان می‌کند که بیمارستان جندی شاپور بزرگترین بیمارستان پیش از اسلام بود این بیمارستان مدت سه قرن باقی بود و بهترین مددکاری برای مسلمانان بود که بتوانند به ایجاد بیمارستان‌های در نقاط مختلفه اسلامی پردازند (ممتحن، ۱۳۷۴: ۲۰۶).

مشاهیر و اساتید دانشکده پزشکی جندی شاپور در قرون نخستین اسلامی

با وجود شهرت دانشکده پزشکی جندی شاپور و بیمارستان وابسته به آن، پزشکان بسیار نامی در این دانشکده طبابت آموخته و یا در آن مشغول به خدمت شده اند، به گونه‌ای که بسیاری از پزشکان معروف چند سده اول جهان اسلام را در گزارش‌های مورخین اسلامی می‌توان یافت که پسوند جندی شاپوری داشته اند، که بیشتر آنان به دلیل معروفیت به پزشک اول دربار خلفاء تبدیل شده اند.

طیبیان صدر اسلام

از تحصیل‌کردگان معروف دانشکده طب جندی شاپور در صدر اسلام که عصر حضرت رسول اکرم (ص) را نیز درک کرده و معروف است که آن حضرت او را برای معالجه سعد بن ابی وقاص دعوت فرموده بود، (ممتحن، ۱۳۷۴: ۲۰۷). حارث بن کلدی ثقفی است که ابن العبری احوال او را این چنین گزارش نموده است: «اصل او از قبیله ثقیف بود و از مردم طوائف به ایران سفر کرده و در مدرسه جندی شاپور و دیگر مدارس درس خواند. این سفر او در ایام جاهلیت و پیش از اسلام بود. حارث در ایران نیز به طبابت پرداخت و مالی حاصل کرد. پس از چندی شوق وطن در دلش زبانه کشید و به طائف بازگشت و در دیار خود مشهور شد و اسلام آورد. پیامبر علیه السلام فرمود آنان که بیمار هستند نزد او روند.» (ابن العبری، ۱۳۷۷:

۱۲۳). از دیگر شاگردان معروف شبه جزیره عربستان که در دانشکده طب جندی شاپور تحصیل و حتی در ایران طبابت نموده بود می توان از نصر بن حارث نام برد که ابن ابی اصعیدا او را فرزند حارث بن کلدی معرفی می کند. که در ایران تحصیل کرده و با علما و دانشمندان معاشرت داشت. او در فلسفه و حکمت دانش اندوزی می کرد و طبابت را از پدر آموخت (ممتحن، ۱۳۷۴: ۲۱۰). علاوه بر حارث بن کلدی ثقفی و نصر بن حارث، ابن حذیم و ابن ابی رومیه تمیمی نیز از بلاد فارس و دانشکده جندی شاپور کسب علم نموده و در زمان خود نام و آوازه ای در طب برای خود دست و پا نموده بودند.

بعد از اسلام

از مهمترین تحصیل کنندگان و اساتید دانشکده طب جندی شاپور که به نوعی هویت آنان به این دانشکده گره خورده بود، می توان از خاندان بختیشوع نام برد که برابر گزارش های موجود، یازده تن از این خاندان به عنوان پزشکان حاذق عصر خود یاد شده است. بزرگ و سرسلسله این خاندان بی شک جیورجیس بن بختیشوع بوده که او را با پسوند جندی شاپوری در منابع یاد نموده اند. چگونگی معرفیت او را ابن عبری به زیبایی این چنین تشریح می کند: «منصور را در آغاز کار که بغداد را بنا کرد در معده ضعفی پدید آمد، غذایش هضم نمی شد و میلش کاهش یافته بود. پزشکان هر چه دارو می دادند بیماری شدت بیشتری می یافت. او را از جیورجیس بن بختیشوع جندی شاپوری خبر دادند که او برترین پزشک زمان است. منصور فرمان به احضار او داد. عامل او در جندی شاپور او را با اکرام تمام نزد منصور فرستاد. پزشک عازم بغداد شد و بیمارستان را به پسر خود بختیشوع سپرد و همراه شاگرد خود عیسی پسر شهلاثا راهی دربار خلیفه شد. چون به حضرت آمد به زبان فارسی و عربی او را ثنا گفت. منصور را از حسن بیان و ظاهر آراسته او خوش آمد.... و ذبیح حاجب را گفت که او را در بهترین جایی از خانه خود منزل دهد و چنان

اکرامش کند که یکی از خواص اهل بیت خلافت را» (ابن عبری، ۱۳۷۷: ۱۷۰). جورجیس از دستداران تالیف و ترجمه بود و چون زبان پهلوی و سریانی و عربی نیکو می‌دانست، چندین کتاب در طب از زبان های مذکور به عربی در آورد (ممتحن، ۱۳۷۴: ۱۸۱). همچنین به تالیف کتاب های طب به زبان سریانی مبادرت نمود که از مهمترین کتاب او را می‌توان الکناش معرفی کرد (ابن ندیم، ۱۳۶۶: ۱۴۲). از دیگر پزشکان معروف این خاندان و تربیت شده دانشکده طب جندی شاپور، بختیشوع فرزند جورجیس بود که در زمان اعزام پدر به دربار منصور، ریاست بیمارستان جندی شاپور به او سپرده شد (ابن العبری، ۱۳۷۷: ۱۷۰). او در زمان حیات خود چندین مرتبه به فرمان مهدی عباسی به بغداد جهت مداوا خلیفه فرا خوانده شد (ابن العبری، ۱۳۷۷: ۱۷۰). اما در زمان هارون الرشید چون جهت مداوا او به بغداد رفت به فرمان خلیفه عباسی، به سمت ریاست پزشکان درگاه منصوب شد که این سمت بعد از او نیز به پسرش جبرائیل رسید (ممتحن، ۱۳۷۵: ۱۸۳). او نیز به مانند پدر به نگارش کتب طب علاقه داشت و کتابی برای فرزند خود جبرائیل نگاشت، به نام التذکره (ابن ندیم، ۱۳۶۶: ۵۲۷). که در باب طب بوده است. با مرگ بختیشوع در سال ۱۸۵ هجری قمری، فرزند او جبرائیل جای او را در دربار خلفاء گرفته و در دربار هارون، امین و مامون زیسته و نزد آنان گرامی و محترم بود. هارون الرشید او را رئیس همه پزشکان کرد و مقامش روز به روز نزد هارون بالا می‌گرفت، تا آنجا که هر کس به خلیفه حاجتی داشت به جبرائیل رجوع می‌کرد (صفا، ۱۳۳۵: ۵۲). تاسیس نخستین بیمارستان در بغداد نیز به دستور هارون الرشید بنا شد با راهنمایی جبرائیل صورت پذیرفت (زیدان، ۱۳۶۹: ۱۸۷/۳). از کتب منسوب به وی می‌توان به کتاب های المدخل در منطق، رساله مختصره در طب و کتابی در صناعه البخور نام برد (ممتحن، ۱۳۷۵: ۱۸۷). بعد از جبرائیل فرزندان او بختیشوع و عبیداله نیز در دربار خلفاء عباسی معروف و صاحب جایگاه بودند و حتی بعد از آنها نیز افرادی از این

خاندان در امر طبابت معروف و نامی بودند و اگر چه بیشتر آنها در خدمت خلفای عباسی بودند، اما در تاریخ همه ی آنان به عنوان طبیب جندی شاپور معروف بودند و منبع دانش آنان نیز علوم تدریسی دانشگاه جندی شاپور بوده است (نجم آبادی، ۱۳۴۱: ۶۶۰). حال آنکه نقش این خاندان در ترجمه بخصوص جورجیس بن بختیشوع را نمی‌توان نادیده گرفت. به گونه‌ای که شیوه او در ترجمه آثار کتب دانشگاه جندی شاپور که به زبان سریانی به نگارش در آمده بودند، به زبان عربی سنگ بنا ترجمه و رونق تمدن اسلامی حاصل از آن را به دنبال داشت. جدا از پزشکان منسوب به خاندان بخت یشوع، پزشکان نامی و معروف دیگری که در دانشگاه و بیمارستان جندی شاپور تعلیم یافته بودند، وجود داشتند که شهرت جهانی یافتند از جمله ابوزکریا یوحنا بن ماسویه از پزشکان مشهور عصر هارون الرشید می‌توان نام برد که ابن العبری شرح حال او را این چنین آورده است: «یوحنا ماسویه سریانی بود. رشید او را به ترجمه کتب طب باستانی برگماشت. پس از رشید تا ایام متوکل نیز زنده بود. در بغداد عظمت و جلالی داشت و کتاب‌های خوب از او بجای مانده است. مجالسی جهت بحث و مناظره تشکیل می‌داد و در آن از هر علمی با عباراتی نیکو سخن می‌گفت. همچنین درس می‌داد و شمار کثیری از شاگردان در مجلس درس وی گرد می‌آمدند.» (ابن العبری، ۱۳۷۷: ۱۷۷). او جدا از طبابت مترجم نیز بود و کتب فلسفی بسیاری را ترجمه نمود و در زمان مامون نیز مدتی ریاست بیت الحکمه را که مرکز تالیف و ترجمه بود، به عهده داشت. ابن ندیم نزدیک بیست کتاب از او را در ابواب مختلف طب نام برده است (ابن ندیم، ۱۳۶۶: ۵۲۶). از دیگر پزشکان مشهور و منسوب به دانشکده طب جندی شاپور می‌توان از شاپور بن سهل جندی شاپوری نام برد که مدت ها ریاست بیمارستان جندی شاپور را بر عهده داشت. او در کار دارو و دارو شناسی مهارت داشته و طبابت متوکل عباسی را بر عهده داشت (ابن العبری، ۱۳۷۷: ۱۸۰). ابن ندیم احوال او را در الفهرست این چنین

ذکر می کند: «سابور بن سهل، رئیس بیمارستان جندی شاپور و از فضلا و علما برجسته بود. و این کتاب ها از اوست: کتاب الاقرا باذین که در تمام بیمارستان ها و دواخانه ها به آن عمل نمایند، و در بیست و دو باب است. کتاب قوی الاطعمه و مضارها و منافعها. سابور بن سهل، نصرانی از دنیا رفت و وفاتش در روز دوشنبه نه روز به آخر ذی الحجه سال دویست و پنجاه و پنج بود.» (ابن ندیم، ۱۳۶۶: ۵۲۸). جدا از مشاهیر معروف پزشکی جندی شاپور که در دربار خلفا به طبابت پرداخته اند، می توان از پزشکان معروف و منسوب به این دانشکده، پزشکان دیگری را نام برد، که با وجود جایگاه علمی و اعتبار و شهرت جهانی، بجای خدمت در دربار خلفای عباسی به کار طبابت و تدریس در دانشگاه های معروف آن زمان پرداختند، از جمله عیسی بن چهاربخت از مسیحیان جندی شاپور که از پزشکان و دارو سازان معروف بغداد در قرن سوم هجری بود که به جندی شاپوری معروف بود و با وجود نگارش کتب بسیار، کتاب قوی الادویه المفردة علی الحروف او در باب دارو شناسی از اعتبار بالایی برخوردار بود (ابن ندیم، ۱۳۶۶: ۶۱۴). همچنین دهشتک و برادر زاده او میخائیل که از پزشکان معروف و مشهور زمان خود بودند که مدتی ریاست بیمارستان جندی شاپور را نیز برعهده داشتند. معروف است که هارون الرشید از دهشتک خواست که ریاست بیمارستان بغداد را بپذیرد، اما نپذیرفت و ماسویه را به آن کار عرفی نمود (زیدان، ۱۳۶۹: ۲۳۹).

نتیجه گیری

رقابت همه جانبه ایران و روم در زمان خسرو انوشیروان را می توان با وجود کشمکش ها و درگیری های بسیار از نگاهی دیگر موجب باروری دانش و اقتصاد در ایران دانست، چرا که از یک سو سبب شد که برای اولین بار در برابر اتحادیه روم - ترک ها، ایران سیاست افزایش و تولید انحصاری ابریشم را اتخاذ کند و از سوی دیگر در رقابت با دانشگاه اسکندریه که در آن زمان جزء قلمرو بیزانس (روم

شرقی) به شمار می‌رفت، دانشگاه جندی شاپور را ایجاد و در رونق و گسترش آن بکوشد. تا پیش از خسرو انوشیروان، پزشکی در ایران مطرح و دارای میراث عظیمی از تجارب، دانش پیشینیان و مورد توجه و باور موبدان بود که می‌توان جایگاه پزشک و علم پزشکی را به خوبی در کتب به جای مانده مشاهده نمود، همچنین از دانش سایر پزشکان خارجی بخصوص در دربار استفاده می‌شد، اما اینکه پزشکی به عنوان یک علم در نهاد دانشگاهی مورد توجه قرار گیرد، در منابع نمی‌توان گزارشی یافت. انوشیروان با بهره‌گیری از درباری علم دوست همچون بزرگمهر وزیر و برزویه پزشک و... خیلی زود دریافت که برای تضعیف رومیان باید از نظر دانش و علم نیز با آنها رقابت نمود، لذا با بهره‌گیری از شرایط عصری خود یعنی نفوذ بر بسیاری از کشورهای همسایه همچون هند، سوریه امروزی و... طبیبان و دانشمندان بسیاری از آنان را به ایران دعوت نمود، جدا از آنها او با روی گشاده از پناهندگان سیاسی - مذهبی اروپایی که به دلیل سیاست‌ها و جنگ‌های مذهبی به ایران پناه آورده بودند، پذیرایی نمود و بسیاری از دانشمندان آن را مورد توجه خاص خود قرار داد. این چنین ظرفیت بالایی از اساتید با میراث علمی از دانش هندی، ایرانی - زرتشتی و یونانی - بیزانسی در آن زمان در ایران با هم پیوند خورد. انوشیروان برای اسکان و تاسیس شهر دانشگاهی، جندی شاپور را مد نظر قرار داد که برابر گزارش‌ها پیش‌تر بعضی از پزشکان و دانشمندان تبعیدی از روم به ایران در آن اسکان یافته بودند. جدا از این حضور مبهم رومی‌ها، با نگاهی به مکان و جایگاه شهر جندی شاپور می‌توان دریافت که این شهر به دلیل کشت نیشکر که مصرف طبی در آن زمان داشته و سایر گیاهان دارویی خود آوازه پزشکی داشت، حال آنکه خوزستان و به خصوص مکانی که جندی شاپور ساخته شد از ازمنه قدیم محل سکونت یهودیان و مسیحیان سریانی بوده که در آن زمان خود از معروفیت جهانی در امر پزشکی برخوردار بوده‌اند.

با این اوصاف با وجود این پتانسیل‌ها در شهر جندی شاپور و اسکان پناهندگان، پزشکان معروف درباری و سایر علما دعوت شده به ایران، نخستین مرکز علمی و پژوهشی در ایران در قالب دانشگاه به تفسیر امروزی شکل گرفت که به دلیل امکان پیوند تمام مکاتب فکری آن زمان یعنی ایرانی، هندی، بیزانسی - یونانی و حتی چینی سبب شد که در کوتاهترین مدت جای اسکندریه را که تنها بر اصول علمی بیزانسی - یونانی تکیه داشت را بگیرد. بی شک ایجاد چنین مرکز علمی با توجه به ساخت مراکز تکمیلی همچون بیمارستان، رصد خانه و... از مهمترین اتفاقاتی بود که باعث شد این شهر دانشگاهی زود اعتبار واقعی خود را بیابد. در این میان پزشکی به دلیل نقش اساسی آن و گرایش بیشتر اندیشمندان به دانش طب از جایگاه بالاتری برخوردار شد که در سایه بیمارستان دانشگاه جندی شاپور و دانشکده طب آن، توانست آن قدر رشد کند که خیلی زود بر تمام دانشگاه سایه افکنده و با وجود تحصیل و تدریس سایر علوم خیلی ها دانشگاه جندی شاپور را با بیمارستان آن معرفی نمایند. این چنین میراث عظیمی، با وجود ترجمه کتب سایر ملل و کتابخانه بزرگ آن سبب شد که بعد از سقوط ساسانیان، خللی در کار و اعتبار آن وارد نشود و با وجود نیاز دربار خلفا به پزشکان آن حتی بر اهمیت و شکوه آن افزوده شود. بعد از سقوط ساسانیان، دانشگاه جندی شاپور رسالت علمی خود را ادامه داده و محل تحصیل و دانشجویان بسیاری بود که بخصوص در زمان عباسیان، به پزشکان تراز اول جهان اسلام و ریاست طبیبان دربار شدند. دانشگاه جندی شاپور با ترجمه آثار سایر ملل به زبان پهلوی و سریانی و انتقال آن از طریق ترجمه دوباره آثار به زبانی عربی، نقش اساسی و کلیدی تبادل دانش را در حساس‌ترین زمان خود نیز ایفاء کرد و به مدلی برای ایجاد دانشگاه‌های مشابه در جهان اسلام شد.

منابع و مأخذ

۱. ابن عبری، (۱۳۷۷)، تاریخ مختصر الدول، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۲. ابن ندیم، (۱۳۶۶)، الفهرست، ترجمه تجدد، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۳. اصطخری، ابواسحاق، (۱۳۴۰)، مسالک و الممالک، بتصحیح ایرج افشار، تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۴. اولیری، (۱۳۴۲)، انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی، ترجمه استاد احمد آرام، تهران: بی نا.
۵. پیگولوسکایا، (۱۳۷۶)، شهرهای ایرانیان در روزگار پارتیان و ساسانیان، ترجمه رضا عنایت الله، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۶. حدود العالم من المشرق الی المغرب، (۱۳۴۰)، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: بی نا.
۷. حموی، یاقوت، (۱۳۸۷)، معجم البلدان، تهران: انتشارات میراث فرهنگی.
۸. رضی، هاشم، (۱۳۸۵)، وندیداد، تهران: انتشارات بهجت.
۹. زیدان، جرجی، (۱۳۶۹)، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه و نگارش علی جواهر کلام، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۰. صفا، ذبیح اله، (۱۳۳۵)، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، تهران: دانشگاه تهران.
۱۱. طبری، محمد بن جریر، (۱۳۷۵)، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات اساطیر.
۱۲. کریستن سن، آرتور، (۱۳۸۲)، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: انتشارات صدای معاصر.

۱۳. گردیزی، ابوسعید، (۱۳۶۳)، تاریخ گردیزی، به تحقیق عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
۱۴. گیرشمن، رومن، (۱۳۷۶)، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۵. لسترینج، گای، (۱۳۶۴)، جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت اسلامی، ترجمه محمود عرفان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۶. مجمع التواریخ و القصص، (بی تا)، به تصحیح ملک الشعرا بهار، تهران: کلاله خاور.
۱۷. مستوفی، حمدالله، (۱۳۳۶)، نزهه القلوب، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: کتابخانه طهوری.
۱۸. مقدسی، ابوعبدالله محمد، (۱۳۶۱)، احسن التقاسیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران: شرکت مولفان و مترجمان.
۱۹. ممتحن، حسنعلی، (۱۳۷۴)، پژوهشی در تاریخ فرهنگ اسلام و ایران، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
۲۰. نجم آبادی، محمود، (۱۳۴۱)، تاریخ طب در ایران، تهران: بی نا.
۲۱. نصر، سید حسین، (۱۳۸۱)، تاریخ ایران کمبریج، ترجمه حسن انوشه، تهران: انتشارات امیرکبیر.